

نظریه ثبات هژمونیک، اقتصاد جهانی و تجارت چند جانبه

دکتر احمد ساعی* - دکتر فرزاد پیلتن**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۵ و تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۶/۱۲)

چکیده

طبق نظریه ثبات هژمونیک برای به وجود آوردن و توسعه کامل اقتصاد لیبرالی بازار جهانی یک هژمون یعنی یک قدرت حاکم نظامی و اقتصادی مورد نیاز است و در صورت افول هژمون، اقتصاد جهانی با بحران‌های مختلف مواجه می‌شود. با این حال عده‌ای بر این باورند که حتی در صورت افول هژمون، می‌توان اقتصاد جهانی را مدیریت کرد و این کار به وسیله همان نهادهایی انجام می‌گیرد که در دوران هژمونی ایجاد شده‌اند. اقتصاد جهانی که متأثر از نقش ایالات متحده آمریکا شکل گرفته و رو به تکامل نهاد، بعد از افول نقش هژمونی این کشور با بحران‌های متعددی مواجه و چالش‌هایی نیز فرا روی تجارت چند جانبه ایجاد نمود. طولانی شدن مذاکرات دور اروگوئه، عدم توافق آمریکا و اتحادیه اروپا در خصوص کاهش حمایت‌ها، شکست اجلاس وزرای گات در ۱۹۸۲، افزایش قدرت کشورهای در حال توسعه و دنباله روی اعضای سازمان جهانی تجارت از منافع ملی و شکست مذاکرات ۱۹۹۹ سیاتل و کانکون از جمله این موارد محسوب می‌شود. از سوی دیگر تلاش قدرت‌های بزرگ اقتصادی در دهه

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه علوم سیاسی، تهران، ایران.

** عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شوشتر، گروه حقوق و علوم سیاسی، شوشتر، ایران.

۱۹۷۰ برای مدیریت اقتصاد جهانی و تاسیس گروه هفت و سپس گروه هشت نیز بر اساس نظریه ثبات هژمونیک در راستای تلاش برای مدیریت بحران پس از افول هژمونی آمریکا تلقی می شود.

کلید واژگان

نظریه ثبات هژمونیک، اقتصاد جهانی، بحران اقتصادی، تجارت جهانی، هژمونی

مقدمه

نظام اقتصاد جهانی به همان اندازه که موجب رشد و توسعه می شود، بحران ساز نیز هست. بحران اقتصادی بخشی از اقتصاد سرمایه داری نمی باشد بلکه برآمده از ساختار نظام اقتصادی است. بر این اساس میتوان گفت اصولاً نظام سرمایه داری با بحران مواجه است. شاید این تنها گزاره ای باشد که نظریه های اقتصاد سیاسی بین الملل بر روی آن توافق دارند. هر چند نظریه های اقتصاد سیاسی بین الملل در مورد اصل بحران دارای اشتراکاتی هستند، اما در مورد ماهیت، علل، عمق و راهبرد های خروج از آن با هم اختلاف نظرهایی دارند.

به عبارت دیگر بحران در چشم اندازه های مختلف شکل ها و معانی متفاوتی به خود می گیرد که گاهی در تضاد با همدیگر نیز می باشند. هدف این تحقیق بررسی علل و عوامل شکل گیری بحران در اقتصاد جهانی و آثار و پیامدهای آن بر تجارت چند جانبه از دیدگاه رویکرد ثبات هژمونیک است. بر این اساس سوال اصلی عبارت است از اینکه بر اساس نظریه ثبات هژمونیک علت اصلی وقوع بحران اخیر در اقتصاد جهانی چیست و این بحران واجد چه پیامدهایی بر تجارت چند جانبه بوده است؟

همچنین به عنوان فرضیه نیز می توان گفت از دیدگاه نظریه ثبات هژمونیک علت اصلی بروز بحران در اقتصاد سیاسی جهانی افول هژمونی آمریکا و در نتیجه کاهش توان این کشور و نهادهای بین المللی تشکیل شده توسط آن در مدیریت اقتصاد جهانی و در نتیجه شکل گیری برخی پیامدهای منفی بر تجارت چند جانبه است.

لذا در این تحقیق سعی شده است نقش آمریکا در شکل گیری اقتصاد سیاسی جهانی پس از جنگ

جهانی دوم (تشکیل برتون وودز شامل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، گات و سازمان تجارت جهانی و علل افول هژمونی آمریکا و فروپاشی نظام مبتنی بر آن در سال ۱۹۷۱ و بروز بحران در نظام سرمایه‌داری و پیامدهای منفی آن بر روند شکل‌گیری و تکامل تجارت چندجانبه مورد بررسی قرار گیرد.

۱. چارچوب نظری

نظریه ثبات هژمونیک^۱ به رابرت گیلپین^۲ تعلق دارد. وی با بهره‌گیری از نظریات کوهن و چارلز کیندل برگر کوشید تا نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل را توضیح دهد. ثبات هژمونیک به شرایطی در عرصه نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور دارای تفوق در زمینه‌های مختلف با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعادل سیستم را حفظ کرده و سایر کشورها را وادار می‌نماید تا آن قواعد را رعایت کنند.^(۱) بنابراین، ایجاد نظم و قواعد و هنجارهای حاکم در نظام بین‌الملل برعهده قدرت هژمون است و صعود و نزول این قدرت تأثیر فراوانی بر ثبات و عملکرد سیستم دارد.

در این نظریه، هژمون به کشورهایی اطلاق می‌شود که دارای قدرت برتر در ابعاد مختلف است، ایجاد و تسلط بر قواعد و رژیم‌های بین‌المللی را ضمانت کرده و براساس آنها نظم و ثبات بین‌المللی را پدید می‌آورد. این قدرت تضمین‌کننده تعادل نظام خواهد بود و با افول آن، قواعد و هنجارهای حاکم نیز دچار تزلزل خواهند شد. گیلپین که بیشتر مطالعات خود را در حول هژمونی آمریکا متمرکز کرده است، از صعود و افول هژمونی این کشور پس از جنگ جهانی دوم می‌نویسد.

در روند شکل‌گیری نظام مبتنی بر ثبات، هژمون با داشتن مزیت فناوری نسبت به سایرین ضمن آنکه به دنبال بازارهای جدید صادراتی است، خواهان نوعی نظام باز تجاری نیز می‌باشد. دولت هژمون این اجازه را به سایر دولت‌ها می‌دهد تا از منافع که هژمون برای آنها به صورت کالای عمومی^۳ فراهم می‌کند، منتفع گردند.

در حقیقت فرضیه اصلی این نظریه آن است که رژیم‌های با ثبات به‌ویژه در مناسبات اقتصاد سیاسی

^۱ - The Theory of Hegemonic Stability

^۲ - Robert G. Gilpin

^۳ - Public Goods

بین‌الملل به هژمونی بستگی دارند که به ایجاد هنجارها و مقررات اقدام کرده و سپس بر عملکرد آنها از طریق بهره‌گیری از توانایی خویش نظارت می‌نماید. بهره‌گیری از قدرت مستلزم آن است که هژمون از اقدامات مثبت برای ایجاد ساختاری از انگیزه‌ها از لحاظ مزایا تا پائین‌ترین سطح سلسله مراتب قدرت استفاده کرده و بدین ترتیب اعضا را در نظام نگاه دارد. (۲) به اعتقاد رابرت جکسون و گئورگ سورنسون نیز برای به‌وجود آوردن و توسعه کامل اقتصاد لیبرالی بازار جهانی یک هژمون یعنی یک قدرت حاکم نظامی و اقتصادی مورد نیاز است؛ زیرا در نبود چنین قدرتی قواعد لیبرالی نمی‌تواند اجراء گردند. از نظر آنان نظریه ثبات هژمونیک که خود مرهون تفکرات مرکانتلیستی در مورد سیاست است، عهده‌دار اقتصاد می‌شود، اما نظریه ثبات هژمونیک، مرکانتلیسم خالص نیست و یک عامل لیبرالی نیز در آن وجود دارد؛ یعنی قدرت حاکم صرفاً از روابط اقتصادی بین‌المللی برای خود استفاده نمی‌کند، بلکه یک اقتصاد باز جهانی را بر مبنای داد و ستد شکل می‌دهد که نه تنها به‌نفع خود هژمون است، بلکه به نفع همه دولت‌های شرکت‌کننده است. (۳)

در مجموع طبق نظریه ثبات هژمونیک شکل‌گیری و تداوم یک نظام بین‌المللی باز و آزاد مستلزم وجود یک دولت با منابع قدرت غالب در یک حوزه خاص است و توزیع برابرتر قدرت به افول رژیم بین‌المللی مربوطه می‌انجامد. در واقع تنها یک دولت سیادت‌مند است که می‌تواند بر شکست و نارسایی بازار بین‌المللی فایق آمده و به ارائه کالاهای عمومی جهانی پردازد. (۴)

در خصوص هژمونی‌هایی که تاکنون در عرصه اقتصاد سیاسی جهانی ظهور کرده‌اند، گیلپین در کتاب سال ۱۹۸۷ خود مدعی است که این امر دو بار در تاریخ سرمایه‌داری لیبرال پدید آمده است: نخستین تجربه تاریخی مربوط به پس از جنگ‌های ناپلئونی و کنگره وین یعنی سال ۱۸۱۵ تا پایان جنگ جهانی دوم است. در این دوران پس از پیروزی طبقه متوسط لیبرال در درون انگلستان، ایدئولوژی لیبرالیسم در این کشور برتری یافت و با توجه به قدرت اقتصادی برتر، این کشور به‌عنوان قدرت هژمون در عرصه جهانی نقش هدایت و کنترل اقتصاد جهانی را برعهده گرفت و ثبات سیاسی نظام را تضمین کرد.

پیدایش نظام ارز مبنی بر طلا و استرلینگ به ابتکار انگلستان و نقش محوری بورس لندن از مظاهر و تجلیات رژیم اقتصادی پدید آمده به‌وسیله این کشور بوده است. از نظر گیلپین گسترش بازرگانی

به‌ویژه در ابتدای قرن بیستم نشانه تأثیر نظام مبتنی بر هژمونی انگلستان در اقتصاد جهانی است. دومین تجربه تاریخی مربوط به دوران پس از جنگ جهانی دوم است که آمریکا نقش رهبر و قدرت هژمون را در عرصه اقتصادی جهانی برعهده گرفت. (۵)

۲. نقش هژمونی ایالات متحده آمریکا در بازسازی ساختار اقتصادی و ایجاد رژیم جهانی تجارت چند جانبه

همان طور که گفته شد از منظر نظریه ثبات هژمونیک می‌توان تاسیس و تکامل نظام اقتصاد جهانی را بر اساس تحولات نقش قدرت هژمون تبیین نمود. بر اساس این دیدگاه می‌توان گفت در پایان جنگ جهانی دوم آمریکا تنها کشوری بود که می‌توانست نقش هژمون را ایفا کند. این کشور در آن زمان بیشترین قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی لازم را داشت. آمریکا نه تنها بزرگ‌ترین تمرکز منابع تولید را دارا بود، بلکه بهره‌وری تولید آن کشور بسیار بیشتر از هر کشور دیگری بود. به علاوه در سال ۱۹۴۴ آمریکا ۴۰ درصد تسلیحات جهان را تولید می‌کرد و بهره‌وری تولیداتش دوبرابر آلمان و پنج برابر ژاپن بود. نتیجه این امر، افزایش تولید ناخالص ملی واقعی آمریکا از ۸۸/۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۳۹ به ۱۳۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۴۴ بود. (۶) بنابراین آمریکا دارای هر سه شرط یاد شده برای هژمون شدن بود.

بر این اساس آمریکا به عنوان هژمون تازه‌نفس تصمیم گرفت که اقتصاد سیاسی بین‌الملل را براساس ایدئولوژی سرمایه‌داری انگلوساکسون مجدداً احیا نماید و قواعد، رژیم‌ها و نهادهای خاصی را برای مدیریت این نظام و ایجاد ثبات و سازماندهی جدید در روابط کشورهای سرمایه‌داری پایه‌ریزی کند.

در واقع بروز جنگ جهانی دوم و پیامدهای گسترده آن همچون تسلط شوروی در اروپای شرقی و خطراتی که این کشور از نظر سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک برای اقتصاد جهانی لیبرال ایجاد می‌کرد، رهبران آمریکا را به این باور رساند که باید اقداماتی جدی را برای شکل‌دهی و تضمین حیات اقتصاد سیاسی جهانی صورت دهند. بر این اساس، آمریکا تلاشی گسترده را برای قانونمند کردن اقتصاد جهانی و تضمین امنیت آن از طریق اجلاس برتون وودز و نهادهای تشکیل شده در آن مثل گات، صندوق

بین‌الملل پول و بانک جهانی انجام داد. (۷)

به عبارت دیگر آمریکا در راستای بازسازی اقتصاد جهانی، از یک سو از طریق ایجاد و تحکیم توافق‌نامه عمومی تعرفه و تجارت بمنظور نهادینه کردن قواعد و قوانین تجارت آزاد چندجانبه‌گرا و رژیم تأمین‌کننده منافع تجاری تمامی شرکت‌کنندگان در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال و از سوی دیگر از طریق ایجاد و توسعه زمینه‌های فعالیت صندوق بین‌الملل پول و بانک جهانی توسعه، تلاش کرد تا اقتصاد بین‌الملل ویران شده پس از جنگ را دوباره بازسازی نماید و بدینوسیله بازگشایی اقتصاد آزاد بین‌الملل و برقراری نظم چندجانبه‌گرا به‌منظور تثبیت سیستم اقتصاد سیاسی بین‌المللی را نهایی سازد. (۸)

بدین ترتیب ایالات متحده آمریکا توانست آن دسته از ضروریات اقتصاد سیاسی جهان را که برای حیات نظام سرمایه‌داری اهمیت داشتند، ایجاد کند. اما اینها کفایت نمی‌کردند و آمریکا مجبور بود تا سلسله اقدامات دیگری را در این زمینه در اولویت قرار دهد. از یک طرف با قدرت‌یابی اتحاد جماهیر شوروی و ایدئولوژی ضدلیبرالی یعنی کمونیسم و اتمی شدن شوروی، کشورهای اروپایی و ژاپن نگرانی‌های امنیتی فراوانی داشتند. در فضای تهدید، عملاً شرایطی برای توسعه اقتصادی باقی نمی‌ماند؛ به همین دلیل آمریکا به‌عنوان هژمون راه‌حل رفع نگرانی‌ها و ایجاد شرایط برای توسعه اقتصادی و عملکرد اقتصاد سیاسی لیبرال را در تضمین امنیت از طریق یک اتحاد بین‌المللی (ناتو) دانست.

از طرف دیگر اقتصادهای فروپاشیده ژاپن و اروپای غربی به‌تنهایی نمی‌توانستند به‌حرکت درآیند و راه‌حل این امر حمایت‌های مالی و سیاسی آمریکا بود که عمدتاً از طریق طرح مارشال صورت می‌گرفت. همچنین نقش مهم دیگر آمریکا در ایجاد اقتصاد جهانی لیبرال در تضمین امنیت انرژی فراوان و ارزان بود که این امر عامل اساسی در به‌حرکت درآمدن چرخ‌های صنعت غرب و در نتیجه احیای اقتصاد جهانی محسوب می‌شود.

همچنین نقش دلار به‌عنوان پول هژمونی در برقراری اقتصاد سیاسی لیبرال پس از جنگ جهانی دوم از اهمیت وافری برخوردار است. در واقع یک سیستم پولی که از کارکردی صحیح و دقیق برخوردار باشد، اساس و عامل اصلی اقتصاد بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. سیستم پولی حاکم بر اقتصاد بین‌المللی که از یک پول هژمونیک تشکیل شده است، زمینه رشد تجارت بین‌المللی را فراهم می‌آورد و آن را

سرعت می‌بخشد، سرمایه‌گذاری خارجی را توسعه داده و نهایتاً وابستگی متقابل میان سیستم‌های اقتصادی را در جهان ایجاد و آنرا نهادینه می‌کند. (۹) بنابراین کارائی و ثبات سیستم پولی بین‌المللی که متکی بر پول هژمونیک در سطح اقتصاد جهانی می‌باشد، به‌عنوان مهم‌ترین عامل توسعه و کارکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال شناخته می‌شود. (۱۰)

۳. افول هژمونی آمریکا و پیامدهای آن بر اقتصاد جهانی و تجارت چند جانبه

الف. ایجاد بحران در اقتصاد جهانی

همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد در صورت افول هژمون به‌شکلی که نتواند کالاهای عمومی را عرضه کند و هزینه‌های حضور سایرین را بپردازد، اقتصاد جهانی با بحران‌های مختلف مواجه می‌شود. البته عده‌ای چون کوهن به این باور هستند که حتی در صورت افول هژمونی، می‌توان اقتصاد جهانی را مدیریت کرد. از نظر او این کار به‌وسیله همان نهادهایی انجام می‌گیرد که در دوران هژمونی ایجاد شده‌اند. ضمن اینکه مجموع کشورها و نه لزوماً یک کشور می‌توانند ثبات اقتصاد جهانی را تضمین کنند و ارائه‌دهنده کالاهای عمومی باشند. (۱۱) هرچند این انتظارات در عمل کمتر اتفاق افتاد و آنچه در دهه ۷۰ و پس از آن مشاهده شد بروز بحران‌هایی است که به تناوب به شکل‌های مختلف در عرصه اقتصاد جهانی روی داده است.

در واقع ایالات متحده - به‌عنوان قدرت هژمون - از سال ۱۹۶۵ مداخله پرهزینه نظامی خود را در ویتنام گسترش داد و این امر به افول اقتصادی این کشور کمک کرد. در نتیجه این جنگ، از آنجا که قیمت‌ها در اقتصاد آمریکا افزایش یافته بود، قابلیت رقابت‌پذیری کالاها و خدمات آمریکایی در اقتصاد جهان کاهش یافت. به‌علاوه اعتماد به دلار آمریکا کاهش پیدا کرد. شرکت‌ها و کشورها کمتر از دلار استفاده می‌کردند و ظرفیت ایالات متحده آمریکا برای حمایت از واحد پول خود با کمک طلا مورد تردید قرار گرفت. در همین فاصله دیگر کشورها در حال تقویت جایگاه خود در اقتصاد جهانی بودند. متحدان اروپایی از همگرایی اقتصادی شدید و رو به گسترش در اروپا بهره می‌بردند. در آسیا موفقیت چشم‌گیر ژاپن در رشد مبتنی بر صادرات و کشورهایی مانند کره جنوبی و تایوان که جدیداً در حال صنعتی‌شدن بودند، چالش جدیدی را برای رقابت‌پذیری تجاری ایالات متحده و موضوع جدیدی را

برای مذاکرات تجاری به وجود آورد. (۱۲)

ایالات متحده آمریکا که با این فشارها روبرو بود، در سال ۱۹۷۱ قوانین نظام پولی بین‌الملل را تغییر داد. دولت آمریکا به رهبری نیکسون اعلام کرد که دیگر ۳۵ دلار را به یک انس طلا تبدیل نمی‌کند و قصد دارد تا ۱۰ درصد مالیات بیشتر بر تعرفه‌های وارداتی اضافه کند تا تراز تجاری را با کاهش واردات از حالت منفی خارج کند. این اقدامات درست برخلاف نظامی بود که در برتون وودز گذاشته شده بود و از این مرحله به بعد اقتصاد جهانی وارد مرحله‌ای از بحران، عدم اعتماد و اشکالی از حمایت‌گرایی گردید. در واقع با افول هژمونی آمریکا، دوره طلایی اقتصاد جهانی به پایان رسید و دنیا به یکباره با تورم شدید مواجه گردید.

در سال ۱۹۷۳ نخستین بحران نفتی نیز مسأله را پیچیده‌تر کرد و اقتصاد جهانی را به شرایط تورم همراه با رکود مواجه ساخت. با فروپاشی نظام برتون وودز نقش صندوق بین‌الملل پول نیز در هم شکست و کشورهای بزرگ صنعتی نتوانستند شیوه‌ای را برای همکاری بین سیاست‌های نرخ مبادلات ارزی در چارچوب صندوق بین‌الملل پول بیابند.

بر اساس نظریه ثبات هژمونیک پایان دوره برتن وودز افول قدرت هژمونیک آمریکا نیز محسوب می‌شود و دهه ۱۹۷۰ و به ویژه نیمه دوم این دهه، دوره‌ای ترقی است که از یک سو افول هژمونی آمریکا را به دنبال داشت گردید و از سوی دیگر، شرایط و قدرت اقتصادی هیچ یک از قدرت‌های دیگر نیز در وضعیتی قرار نداشت که بتوانند ادعای هژمونیک بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل داشته باشند. این دوره سرآغاز دوره جدیدی است که رابرت کوهن از آن به عنوان دوره بعد از هژمونی و مدیریت چند جانبه^۱ در اقتصاد بین‌الملل یاد می‌کند. (۱۳)

بر این اساس قدرت‌های بزرگ اقتصادی در دهه ۱۹۷۰ و بعد از افول هژمونی آمریکا، برای مدیریت اقتصاد جهانی گروه هفت (G7) و سپس گروه هشت (G8) را نیز تأسیس کرده بودند تا به واسطه آن بتوانند از یک سو رژیم‌هایی را که حافظ منافع جمعی آنها باشد مدیریت نمایند و از سوی دیگر ثبات

¹ - Plurilateral Management

لازم را نیز در اقتصاد بین‌الملل حاکم کنند. نتیجه آنکه مدیریت اقتصاد جهانی بعد از افول هژمونی ایالات متحده آمریکا و فروپاشی نظام برتن وودز، از نیمه دهه ۱۹۷۰ به بعد در چارچوب تصمیمات گروه هفت (G7) و سپس گروه هشت (G8) و براساس منافع مشترک قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان اتخاذ شده است و این کشورها با تنظیم نرخ‌های بهره، برابری نرخ‌های ارز و سیاست‌های کلان اقتصادی به طور هماهنگ تلاش کرده‌اند که از بروز بی‌ثباتی در اقتصاد جهانی جلوگیری کنند. (۱۴)

ب. ایجاد چالش فرا روی نظام تجارت چند جانبه

چنان که اشاره شد براساس نظریه رژیم‌ها، در عصر وابستگی متقابل و شکل‌گیری نهادها و رژیم‌های قوی و کارآمد، منافع قدرت‌های بزرگ اقتصادی چنان به هم پیوند خورده است که حتی در صورت افول قدرت هژمون، اتحاد و اشتراک منافع قدرت‌های بزرگ در چارچوب رژیم‌های موجود ایجاد می‌کند که ثبات اقتصاد بین‌الملل همچنان برقرار بماند.

بر این اساس آغاز دهه ۱۹۸۰ و تلاش برای آغاز دور جدیدی از گفتگوهای تجاری در قالب گات تحت عنوان مذاکرات دور اروگوئه، اولین تجربه جدی قدرت‌های بزرگ اقتصادی برای آزمون نظریه مدیریت چند جانبه و یا دسته‌جمعی در اقتصاد و تجارت جهانی بود. (۱۵) لذا هنگامی که مذاکرات دور اروگوئه در سال ۱۹۸۶ آغاز شد، قرار بود که در دسامبر ۱۹۹۰ پس از چهار سال خاتمه یابد، اما آن سال به پایان رسید و آمریکا و اتحادیه اروپا نتوانستند در خصوص کاهش حمایت‌ها و بویژه یارانه‌های صادراتی محصولات کشاورزی به توافق برسند. شروع جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، مذاکرات را اندکی به تعویق انداخت، اما مجدداً در سال ۱۹۹۲ و البته تنها میان آمریکا و اتحادیه اروپا، یعنی دو پایه اصلی تجارت جهانی، مذاکرات از سر گرفته شد. این دو بازیگر اصلی در اکتبر ۱۹۹۲ در مورد مکانیسم کاهش حمایت‌ها در مورد بخش کشاورزی به توافق رسیدند که به موافقت نامه بلرهاوس^۱ موسوم است. این موافقت نامه مذاکرات دور اروگوئه را از بن‌بست خارج ساخت و نهایتاً قبل از ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳، مذاکرات کلاً خاتمه یافت.

با این وجود، ادعای رابرت کوهن مبنی بر اینکه که خلاء ناشی از افول هژمونی را می‌توان با

^۱ -Belair House Agreement

همکاری عده‌ای از کشورهای قدرتمند پرکرد و از بروز بحران‌ها جلوگیری نمود نیز به وقوع نپیوست و هر کشوری صرفاً منافع فوری خود را پی‌گیری کرد. علت این امر نیز در دو چیز بود: اول این که ندادن سهم یک کشور در حفظ اقتصاد سیاسی بین‌الملل باعث نمی‌شد که آن کشور از مزایای اقتصاد جهانی استفاده نکند؛ دوم اینکه مثل دوران گذشته هژمونی وجود نداشت تا کشورهای متخلف را تنبیه کند. تحت این شرایط حمایت‌گرایی روبه‌رشد نهاد و حتی آمریکا که به شدت پی‌گیر کاهش حمایت‌گرایی در چارچوب نهادهای بین‌المللی بود، از این ابزارها برای حمایت از اقتصاد داخلی استفاده کرد. (۱۶)

البته این بار نظام اقتصادی لیبرال حداقل تا حال حاضر با بحران‌هایی به عظمت بحران‌هایی چون جنگ جهانی اول، بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و جنگ جهانی دوم مواجه نگشته است که علت این امر به نهادهای گسترده‌ای برمی‌گردد که در دوران پس از هژمونی آمریکا می‌توانند حداقل نظم را در اقتصاد سیاسی لیبرال فراهم سازند. به عنوان مثال، هرچند سازمان تجارت جهانی در مذاکرات پس از افول هژمونی آمریکا مثل دور اروگوئه و در زمینه موضوعاتی چون مالکیت معنوی و یا کاهش حمایت‌های اروپایی‌ها از بخش کشاورزی شکست خورده است. (۱۷) ولی این سازمان در کنار صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان ملل متحد توانسته‌اند مانع از بروز بحران‌های بزرگ شوند. به عبارت دیگر، اگر چه از آن زمان تاکنون ما با انواع و اقسام بحران‌هایی چون بحران نفتی و اقتصادی در دهه ۷۰، بحران مالی آسیا در دهه ۹۰ و بحران‌های اخیر مالی و پولی مواجه بوده‌ایم؛ ولی این نهادها نقش مهمی در مدیریت بحران‌ها داشته‌اند و مانع فروپاشی اقتصاد جهانی گشته‌اند.

همچنین متاثر از افول هژمونی آمریکا، اجلاس وزرای گات در ۱۹۸۲ نیز که ابتکار پر سر و صدای آمریکا برای ادعای مجدد رهبری مشترک جهانی در پاسخ به تحولات بین‌المللی بود. به خوبی برگزار نشد. ضمن اینکه ابتکارات دیگر آمریکا در مسیری مخالف تعاون و همکاری میان کشورها جریان یافته است. در بخش تدارک و خرید دولتی طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ چهار قانون مهم به صورت الحاقیه به قانون الزام به خرید نوع آمریکایی کالا برای خریدهای دولت فدرال تصویب شد. از آن زمان به بعد نیز شش قانون دیگر در همین زمینه به تصویب رسیده است.

در بخش کشاورزی نیز آمریکا اقدامات تلافی‌جویانه‌ای را در قبال پرداخت یارانه از سوی اروپا برای صادرات خود به اجرا در آورده است. همچنین افزایش تعداد اعضای گات و پرهزینه‌تر شدن

مذاکرات و در نهایت برداشت سوء استفاده دیگر کشورها از فرایندهای دموکراتیک در امریکا، دفاع این کشور از دیدگاه سنتی آن مبنی بر «آزاد ولی منصفانه» بودن تجارت را به نحو فزاینده ای دشوار کرده و احساس نوعی بی عدالتی و ناراضی‌مندی مانع از پیشرفت ابتکارات مودت آمیز و افزایش قدرت تطبیق پذیری این کشور با تجارت جهانی گردیده است و نوعی رفتار متشمت «سکوت و کناره جویی»^۱ و یا «انتقاد شدید»^۲ را موجب گردیده است. به عنوان نمونه حمایت اکراه آمیز این کشور از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و یا جلوگیری دولت این کشور از اثرگذاری نرخ‌های واقعی بهره جهانی و ارزش مبادله دلار بر ترکیب سیاستی کلان میتوان اشاره کرد. (۱۸)

از سوی دیگر در سالهای ابتدای قرن بیست و یکم فضای سیاسی تجارت جهانی کاملاً تفاوت کرد و کشورهای در حال توسعه، نظیر هند، برزیل، چین، آفریقای جنوبی، آرژانتین، مکزیک و غیره، نقشی را ایفا می‌کنند که در گذشته فاقد آن بوده‌اند.

در حقیقت تفاوت ماهوی مذاکرات دور اروگوئه با مذاکرات دور دوحه ریشه در تحولی دارد که طی دهه گذشته، جهان پس از پایان جنگ سرد شاهد آن بوده است. یعنی تغییر تدریجی ساختار قدرت نظام اقتصادی- تجاری جهانی و ورود بازیگران جدید به عرصه این نظام و مداخله جدی آنها در رژیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌های کلان مربوط به آن در این دوره میباشد. (۱۹)

از این رو این دور از مذاکرات بر خلاف اصول و فرضیيات نظری حاکم بر شکل‌گیری و فعالیت این سازمان به دلیل تحولات حادث در ساختار اقتصاد سیاسی بین المللی و در نتیجه دنباله روی اعضای سازمان از منافع ملی و اختلاف نظرهای شدید با شکست‌های متعددی مواجه گردید. (۲۰)

شکست مذاکرات ۱۹۹۹ سیاتل به دلیل اختلاف بر سر موضوعات دستور کار و وجود اختلاف نظرها، مخالفت‌ها و عدم توافقات بین اروپا و امریکا از یک طرف و کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه از سوی دیگر در مورد قوانین تجاری در بخش کالاهای صنعتی و محصولات کشاورزی و عدم عقب نشینی از مواضع و عدم مصالحه طرف‌های مذاکره در خصوص مهمترین بندهای دستور کار و اختلافات عمیق بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه بر سر موضوع یارانه‌های کشاورزی و موضوعات

^۱ - Withdrawal

^۲ - Lashing

جدید و همچنین شکست مذاکرات کانکون(۲۱) از جمله این موارد محسوب میشود.

از سوی دیگر اعطای یارانه به کشاورزان و محصولات کشاورزی توسط دولت آمریکا (سالانه ۲۰ میلیارد دلار) که ناقض تجارت آزاد و به ضرر کشاورزان کشورهای فقیر محسوب میشود و اعمال سیاست‌های ارزی و کنترل دولت بر نرخ ارز توسط دولت چین یا اعطای بالاترین یارانه‌ها به بخش کشاورزی توسط اتحادیه اروپا بویژه فرانسه و انگلستان و شکست نشست دو روزه چهار قدرت بزرگ سازمان تجارت جهانی هند، برزیل، آمریکا و اتحادیه اروپا نیز که با هدف پیشبرد مذاکرات دور دوحه در پتسدام برگزار گردید و شکست مذاکرات سال ۲۰۰۸ و وجود اختلاف نظر درباره دومین بخش مهم مذاکرات یعنی محصولات صنعتی در این راستا ارزیابی می شود.

با این حال برخی اقدامات و فعالیت های این سازمان مانند توافقات در خصوص تدوین و تصویب بیانیه اصول مذاکرات و تاکید بر شفافیت در فرایند مذاکرات و همچنین انجام مذاکرات ۲۰۰۴ ژنو و توافق بر سر «بسته ژوئیه» در مورد نحوه ادامه مذاکرات و همچنین آغاز مذاکرات(۲۲)- علیرغم ادامه اختلافات- از جمله علایم و نشانه های تداوم حیات و فعالیت رژیم تجارت چند جانبه محسوب میشود.(۲۳)

در مجموع اگرچه نظریه پردازان زیادی، مانند استرانگ (۲۴) نظریه ثبات سیادت آمیز (هژمونیک) را رد می کنند و هم از نظر تجربی و هم از لحاظ نظری انتقاداتی به آن وارد میشود و مطالعات تجربی چندان نظریه ثبات هژمونیک را در شکل خام آن تایید نکرده اند،(۲۵) اما این نظریه از جایگاه مهمی در مطالعات مربوط به همکاری های بین المللی برخوردار است.

نتیجه گیری

از چشم انداز نظریه ثبات هژمونیک رابرت گیلپین زمانی در عرصه اقتصاد سیاسی بین الملل ما شاهد ثبات و پیشرفت خواهیم بود که یک هژمون بتواند با قدرت خود و از طریق سازوکارهایی نظام اقتصاد لیبرالی را رهبری کند. بنابراین بدون وجود هژمون در عرصه اقتصاد لیبرال جهانی، ما شاهد بی ثباتی، عدم اعتماد و بحران خواهیم بود. بر این اساس ما در طول تاریخ با دو هژمون از این دست مواجه بوده ایم که در دوران آنها اقتصاد جهانی لیبرال از رشد و توسعه فراوانی برخوردار بوده است، به شکلی که

از آن دوران تحت عنوان دوران‌های طلایی اقتصاد جهان نام می‌برند. انگلستان طی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، نمونه‌هایی هستند که گیلپین به آنها اشاره می‌کند. از چشم‌انداز این دیدگاه، افول هژمونی به معنای بروز بحران در اقتصاد جهانی است، به شکلی که به عنوان مثال افول هژمونی انگلستان به بروز جنگ جهانی اول، بحران‌های عظیم اقتصادی سال‌های ۱۹۲۹ به بعد و جنگ جهانی دوم انجامید.

بر این اساس افول هژمونی آمریکا و متعاقب آن فروپاشی نظام برتون وودز در سال ۱۹۷۱ و بروز بحران در اقتصاد سیاسی بین‌المللی سرآغاز دوره جدیدی است که از آن به عنوان دوره بعد از هژمونی و مدیریت چند جانبه در اقتصاد بین‌الملل یاد شده که طی آن قدرت‌های بزرگ اقتصادی در غیاب قدرت هژمون در قالب دو گروه هفت (G7) و سپس گروه هشت (G8) تلاش برای مدیریت اقتصاد جهانی و رژیم‌هایی را که حافظ منافع جمعی آنها باشد نموده از سوی دیگر ثبات لازم را در اقتصاد بین‌الملل حاکم کنند. با این وجود، ادعای رابرت کوهن مبنی بر اینکه که خلاء ناشی از افول هژمونی را می‌توان با همکاری عده‌ای از کشورهای قدرتمند پرکرد و از بروز بحران‌ها جلوگیری نمود نیز به وقوع نپیوست و هر کشوری صرفاً منافع فوری خود را پی‌گیری کرد.

از سوی دیگر در سال‌های ابتدای قرن بیست و یکم فضای سیاسی تجارت جهانی کاملاً تفاوت کرد و کشورهای در حال توسعه، نظیر هند، برزیل، چین، آفریقای جنوبی، آرژانتین، مکزیک و غیره، نقشی را ایفا می‌کنند که در گذشته فاقد آن بوده‌اند. از اینرو بود که در دور مذاکرات دوحه بر خلاف اصول و فرضیات نظری حاکم بر شکل‌گیری و فعالیت این سازمان، به دلیل تحولات حادث در ساختار اقتصاد سیاسی بین‌المللی ناشی از افول هژمونی آمریکا و در نتیجه بحران در اقتصاد جهانی از یک سو و دنباله روی اعضای سازمان از منافع ملی و اختلاف نظرهای شدید میان آنها بر سر مسائل مختلف از سوی دیگر، با شکست‌های متعددی مواجه گردید.

منابع

- 1- Robert Gilpin, *The Political Economy of International Relations* (Princeton: Princeton University Press, 1987), p. 43.
- ۲- عبدالعلی قوام، *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها* (تهران: سمت، ۱۳۸۴)، صص ۱۱۹-۱۱۸.
- ۳- رابرت جکسون و گئورگ سورنسون، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه: مهدی ذاکریان و دیگران، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳)، ص ۲۴۳.
- 4- World Trade Organization, *World Trade Report 2007* (Geneva: WTO Publications, 2007) pp. 64-79.
- ۵- احمد ساعی و قاسم ترابی، «نظریه ثبات هژمونیک و بحران در نظام اقتصاد جهانی»، دانشگاه تهران، *فصلنامه سیاست*، تابستان ۱۳۹۰، ص ۲۵۰.
- ۶- توماس لا رسون و دیوید اسکیدمور، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل: تلاش برای کسب قدرت و ثروت*، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳)، ص ۹.
- ۷- جان بیلیس و استیو اسمیت، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، زمینه‌های تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، جلد اول (تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، ص ۶۲۷.
- ۸- حسین پوراحمدی، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یک‌جانبه‌گرایی افول* (تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۶) ص ۱۳۶.
- ۹- ساعی و ترابی، *پیشین*، ص ۲۵۲.
- ۱۰- پوراحمدی، *پیشین*، ص ۱۳۹.
- 11- Robert O. Keohane, *After Hegemony: Cooperation and Discord in World Political Economy* (Princeton, Princeton University Press, 1981), pp. 32-33.

نظریه ثبات هژمونیک، اقتصاد جهانی و تجارت چند جانبه ◇

12- Robert O. Keohane the Demand for International Regimes, in Stephen D. Krasner, *International Regimes* (Ithaca and London: Cornell University Press, 1983).

۱۳- بیلینس، پیشین، ص ۶۳۰

۱۴- همان.

۱۵- اسفندیار امیدبخش، «مناسبات آمریکا و اروپا و ساختار اقتصاد جهانی»، فروردین ۱۳۸۲، در:

<http://www.cs.ir>

۱۶- همان.

17- See: Robert O. Keohane, *The Demand for International Regimes*, in Stephen D. Krasner, *International Regimes* (Ithaca and London: Cornell University Press, 1983).

۱۸- ساعی و ترابی، پیشین، ص ۲۶۰.

۱۹- همان.

۲۰- اسفندیار امیدبخش، «پایان نظم هژمونیک»، در: <http://www.hamshahri.org>

۲۱- علی صباغیان، «چشم انداز دور دوحه در سازمان جهانی تجارت»، در: *سازمان جهانی تجارت، ساختار، قواعد و موافقت نامه ها* (تهران: شرکت چاپ و نشر بازرگانی، ۱۳۸۵)، صص ۶۳۷-۶۵۰.

۲۲- علی صباغیان، پیشین.

۲۳- امیدبخش، پیشین، پایان نظم هژمونیک.

24- See: Strange, S., "Cave! Hic Dragoness: A Critique of Regime Analysis", *International Organization*, 1982, Vol. 36, 2: 479-496

۲۵- یکی از انتقادات نظری عمده به این نظریه این است که به نادرستی فرض میکند که یک رژیم

◇ ۱۰۵

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره شانزدهم / پاییز ۱۳۹۰

بین‌المللی، یک کالای عمومی است. بر این اساس بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که تجارت آزاد و رژیم‌گات، کالای عمومی نیستند یا اینکه حتی اگر هم کالای عمومی باشند، این‌گونه کالاها را گروه‌های کوچک‌تری از دولت‌ها نیز می‌توانند ارائه دهند. نک به:

Milner, H.V. (2002) "International Trade", in: Carlsnaes, W., Simmons and Risse, T. (eds), *Handbook of International Relations* (London: Thousand Oaks and New Delhi: Sage), pp. 448-461.